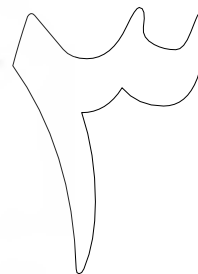


جهان اسلام / دیگری بنیادگرا و اسطوره آرمان امریکایی در سیاست خارجی امریکا



حمیرا مشیرزاده*

فاطمه صلواتی**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران

hmoshir@ut.ac.ir

** کاندیدای دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران

fatemesalavati@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۱/۵

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۴

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲، صص ۱۰۳-۷۳.

چکیده

به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر و تحولات پس از آن، تمرکز بر بنیادگرایی در سیاست خارجی امریکا صورت آشکارتری یافته و قطبی‌سازی مانوی جهان به دو محور خیر و شر مبنای دستورکار مبارزه با تروریسم قرار گرفته است. در این دستورکار، جهان اسلام به عنوان دیگری بنیادگرا بر ساخته می‌شود و با فرض وجود کنشگر بنیادگرایی که تهدیدکننده منافع و هویت امریکایی است، موضع‌گیری در برابر آن هدایت می‌شود. با توجه به محوریت مسائل هویتی در تعیین الگوهای دوستی و دشمنی یا «خود» و «دیگری»، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که اسطوره آرمان امریکایی چگونه در بساختن دیگری بنیادگرا تاثیر داشته است. دعوی اصلی مقاله آن است که «آرمان امریکایی» به عنوان نماد اسطوره‌ای در هویت سیاست خارجی امریکا می‌تواند از یک سو هویت ملی و بازنمایی هویت و تفاوت را ساخته و پرداخته کند و از سوی دیگر، خط مشی‌های سیاست خارجی را هدایت کند یا رویدادی را بازنمایی کند. در این چهارچوب، دیگری بنیادگرا و آرمان امریکایی می‌تواند به حفظ هویت و وضع موجود کمک کند، محور رویه‌های گفتمانی قرار گیرد و یا فرایندهای درون‌گذاری و برون‌گذاری را بر مبنای هویت و منافع ملی امریکا بر سازد. این مقاله با بررسی اسناد امنیتی/راهبردی امریکا نشان می‌دهد که بازنمایی دیگری بنیادگرا/مسلمان و اسطوره آرمان امریکایی، سرچشمه‌های هویتی دارد و بر مبنای نوعی نقشه نگاری استعاره‌ای است که با طرح‌واره اسطوره آرمان امریکایی، همخوانی دارد.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده، سیاست خارجی، هویت، آرمان امریکایی، «خود و

دیگری»، بنیادگرایی

مقدمه

مقاله حاضر بر آن است که برساختن «دیگری بنیادگرا»^۱ مبتنی بر اسطوره «آرمان امریکایی»^۲ در سیاست خارجی امریکا است. سیاست خارجی به عنوان ابزار هویت‌سازی، با مشخص کردن مرزهای میان «خود»^۳ و «دیگری»^۴، دوست و دشمن، از یک سو تعریف از موقعیت‌ها را برای کنشگران آسان می‌سازد و از سوی دیگر به ارائه معانی متفاوت مشاهده‌گران می‌انجامد. در هر سیاست خارجی، به طور کل و در سیاست خارجی امریکا به طور خاص، «دیگری» نقش مهمی در به دست دادن مفهومی مشخص از سوژگی برای «خود» داشته است. این «دیگری» با توجه به به فرهنگ‌های مختلفی که دولت‌ها در آن می‌زییند، می‌تواند به صورت‌های مختلفی برساخته شود.

هویت از رابطه تعاملی «خود» و «دیگری» برساخته می‌شود و می‌توان در تمایزی اکتشافی^۵، رابطه آن با «دیگری» را به صورت هویت «درون‌گذار»^۶ یا «برون‌گذار»^۷ تقسیم‌بندی کرد (Rumelili, 2004: 37). از این دیدگاه در طول جنگ سرد مبارزه با «امپراتوری اهریمنی شوروی»، محور هویت منحصراًکننده و تمایزگذار سیاست خارجی امریکا بود. پس از ۱۱ سپتامبر و مطرح کردن محور شرارت از

1. Fundamentalist Other
2. American Creed
3. Self
4. Other
5. Heuristic
6. Inclusive
7. Exclusive

سوی دولت بوش، تعریفی منحصرکننده از هویت از طرف سیاستگذاران امریکا ارائه شد تا از این طریق، از دشواری بسیج منابع داخلی و خارجی برای اقدامات خارجی ایالات متحده کاسته شود. از آنجا که یکی از کارویژه‌های هویت امنیت‌بخشی آن است، در کنار هم قرار دادن دال‌های دولت سرکش، شر، بنیادگرا، تروریست و جهان اسلام با تداعی معانی ناامنی و تهدید، سازوکار ذهنی لازم برای هراس از دیگری بنیادگرا را فراهم ساخت.

از منظر سازه‌انگاری، این مفاهیم برساخته‌هایی اجتماعی تلقی می‌شوند که در فرایند تعامل به دست می‌آیند و کنشگران نقشی اساسی در نسبت دادن معانی به پدیده‌ها دارند. به عنوان نمونه شاخص قراردادان سازمان القاعده به عنوان تروریست و مرتبط کردن پدیده‌های ناآشنا با مفهوم آشنای ترور در این سازمان، می‌تواند به خلق معانی و دلالت‌های جدیدی از تروریسم بینجامد که از طریق استعاره‌ها در ادبیات رسانه‌ای و ادبیات مکتوب تصویر می‌شود (Hülse and Spencer, 2008). بدین ترتیب «دیگری بنیادگرا» از یک سو در ادبیات سیاست خارجی برای مشروعیت بخشی به اعمال سیاستمداران تولید می‌شود و از سوی دیگر، منابع هویتی داخلی برساختن آن را تسهیل می‌کند. از نظر بارنت، کنشگران از یک سو در ساختارهای هنجاری محدود می‌شوند و کنش ممکن و مطلوب را در این ساختار برمی‌سازند و از سوی دیگر در چهارچوب نهادی، کنش مشروع را برمی‌گزینند (Barnett, 1999: 15).

مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که اسطوره آرمان امریکایی چگونه در برساختن دیگری بنیادگرا تاثیر داشته است؟ اسطوره آرمان امریکایی به عنوان نمادی از هویت ملی امریکایی تلقی می‌شود که کنش‌های سیاست خارجی را شکل می‌دهد. بر این اساس، رفتار امریکا در مقابل بنیادگرایی به ریشه‌های هویتی ملی و فرایندهای دگرسازانه در سیاست خارجی این کشور ارتباط دارد. دعوی اصلی مقاله حاضر آن است که «آرمان امریکایی» به عنوان نماد اسطوره‌ای در هویت سیاست خارجی امریکا چهار کارویژه دارد: شالوده هویت ملی این کشور را برمی‌سازد؛ خط مشی‌های سیاست خارجی را چهارچوب‌بندی و محدود می‌کند؛ بازنمایی هویت و تفاوت را مشخص می‌کند و از سوی دیگر خط مشی‌های

سیاست خارجی را هدایت یا رویداری را بازنمایی می‌کند. بر این اساس می‌توان خط سیر استمرار یا تغییر در سیاست خارجی آمریکا و چشم‌انداز آینده آن را با توجه به منابع هویتی، کم و بیش تبیین و پیش‌بینی کرد.

بر این مبنا، تداوم هویت آمریکایی در قالب «آرمان آمریکایی» صورت‌بندی «دوست/دشمن» و «خود/دیگری» را امکان‌پذیر کرده است. «آرمان آمریکایی» ساختار هنجاری مهمی فرض می‌شود که نقشی اساسی در هدایت سیاست خارجی آمریکا دارد. این آرمان در متن زندگی آمریکایی روایت می‌شود. در این برساخته روایتی کنشگران با ارجاع به گذشته، وضعیت فعلی و امکانات آینده دست به کنش می‌زنند (فی ۱۳۸۴: ۳۳۳). آرمان آمریکایی داستان تاریخی گسترده‌ای است که در آن هویت آمریکایی در پیوند گذشته، حال و آینده برساخته می‌شود. البته نقش تعیین‌کننده بستر هنجاری در برساختن هویت، مصداق‌های بسیاری به غیر از آمریکا نیز دارد. تحولات روابط بین‌المللی پس از جنگ سرد در اروپا نشان می‌دهد که تا چه حد تغییر هنجارها یا تداوم آن در هویت دولت و رابطه‌اش با محیط بین‌المللی تأثیرگذار بوده است (Checkel, 1999: 93). اما در آمریکا تداوم بستر هنجاری باور به آرمان آمریکایی به عنوان باور کلان نقشی اساسی در پیوند دادن گذشته با حال و آینده داشته و بر شیوه برخورد با محیط بین‌المللی تأثیر گذاشته است.

بیشتر آثاری که در مورد آرمان آمریکایی وجود دارد، به این می‌پردازند که آرمان آمریکایی شامل چه چیزهایی می‌شود و تا چه حد در استمرار هویت آمریکایی موثر بوده است. اولین بار الکسی دوتوکویل، ویژگی «استثناگرایی آمریکایی»^۱ را در تحلیل جامعه آمریکا مطرح کرد که به تمایز تاریخی، فرهنگی، نهادهای خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اشاره دارد. میردال بر آن است که هویت آمریکایی تنها از طریق مجموعه‌ای از اصول سیاسی وحدت‌بخش به نام آرمان آمریکایی تعریف می‌شود که مستقل از تفاوت‌های نژادی و مذهبی میان همه آمریکایی‌ها مشترک است. در طول تاریخ آمریکا آرمان آمریکایی به عنوان رشته پیوند میان تفاوت‌های قومی و استمرار هویت در پیوند دادن گذشته با حال و آینده

نقش مهمی داشته است. از نظر وی آرمان امریکایی براساس ارزش‌های دموکراتیک مشترکی تکوین یافته که در تمدن غربی و پایه‌های مسیحی آن رشد کرده است (Myrdal 1962: 20-25). این آرمان، بخش پیچیده‌ای از فرمول‌بندی دموکراتیک قلمداد می‌شود که به عنوان اهداف رفتار جمعی در آرمان‌های آزادی، برابری و برادری منعکس شده است و در اعلامیه استقلال، مقدمه قانون اساسی و بسیاری از اسناد عمومی دیگر بی‌وقفه تکرار شده و امریکا را به عنوان سرزمین آزادی و فرصت‌ها، دموکراسی و مهد آزادی نشان داده است (Reuter and DuBois 1944: 115). براساس بستر تاریخی، در گذشته تلاش امریکایی‌ها برای استقلال، دموکراسی و گسترش آزادی، هویت ملی آنها را در قالب آرمان امریکایی ساخت و پرداخت کرده که تا حال ادامه یافته و می‌تواند چشم‌انداز آینده را مشخص کند.

ویژگی اساسی این آرمان، تمایز مانوی میان خیر و شر و بازنمایی هویت امریکایی در محور خیر بوده است. از نظر هانتینگتون، امریکایی‌ها تعریفی مبتنی بر آرمان از هویت خود ایجاد کرده‌اند که بر استثناگرایی و باورهای چون وعده الهی و ایجاد شهری بر روی بلندی^۱، تأکید می‌کند. از نظر وی، باور به این که امریکایی‌ها برگزیده خداوند هستند، از ویژگی‌های اساسی هویتی آنها قلمداد می‌شود. رسالت امریکا در گسترش ارزش‌های امریکایی باعث شده است که خود را هژمون خیرخواه^۲ معرفی کند (Huntington, 1999: 37-38). مک دوگال نیز با اشاره به ریشه‌های مذهبی «خود»^۳ امریکایی، بر آن است که امریکایی‌ها در قرن بیستم، به بازتعریف جایگاه خود پرداختند و به جای استفاده از اصطلاح «سرزمین موعود»، از واژه «دولت صلیبی»^۴ استفاده کردند.

در کنار هویت مذهبی امریکایی‌ها، هویت مدرن در قالب لیبرالیسم و دموکراسی خواهی بازنمایی می‌شود. چهارچوب‌بندی هویت امریکایی با کثرت‌گرایی فرهنگی دموکراتیک مشخص می‌شود که با خود، انگاره‌های جهان‌وطن‌گرایانه،

-
1. A City on Hill
 2. Benevolent Hegemon
 3. Self
 4. Crusader State

تساهل و مدارا، احترام به آزادی انسانی و حقوق بشر همراه است (Smith, 1988: 245). در بررسی فرهنگ آمریکایی این تلقی وجود دارد که پیدایش ویژگی‌های ملی بسیار جلوتر از آگاهی مردم نسبت به آن شکل گرفته است. بر این اساس، بحث خصوصیت متمایز آمریکایی در صد سال اول شروع استقرار آمریکا مطرح نبود و به تدریج احساس متفاوت بودن و درک جامعه‌ای مستقل و ممتاز که سرنوشتش را آزادی رقم زده است، پدید آمد (لودتکه، ۱۳۷۹: ۲۳). اسطوره‌های آمریکایی را می‌توان شامل سه اسطوره دانست: ۱- رؤیای آمریکایی که بر آن است آمریکا منبع پیشرفت و بالندگی انسانی است؛ ۲- استثناگرایی که آمریکا را بزرگ‌ترین ملت جهان و تنها ابرقدرت باقیمانده جهان می‌داند؛ ۳- مردم باوری که مردم و مشارکت دموکراتیک آنها را در رأس قرار می‌دهد (Skonieczny, 2001: 440-441). هر سه اسطوره بر نقش متمایز آمریکا در جهان و رسالت آمریکا در حفظ صلح و امنیت جهانی تأکید می‌کنند. بدین ترتیب، اسطوره آرمان آمریکایی به عنوان تجلی هویت ملی، دعاوی فراملی دارد که جهانشمول و خیرخواهانه تلقی می‌شود. بر این اساس، هرکدام از بسترهای به وجود آورنده هویت ملی در عین تقویت یکدیگر، به دلیل هم‌پوشانی‌های میان آنها می‌تواند به انسجام ملی کمک کند. در شرایطی که بستر مذهبی آمریکایی، هژمونی خیرخواه، بستر دموکراتیک، مأموریت جهانی و بستر استثناگرایی آمریکایی، برتری طلبی و خودمحوری را رقم می‌زند، پیوند آنها در هویت ملی بروز می‌یابد.

سیاست خارجی به عنوان بازتاب سیاست داخلی، منطبق‌های متفاوتی را دنبال می‌کند. منطق لیبرالیسم در سیاست‌گذاری خارجی آمریکا، اجبارهای اخلاقی و آزادی‌خواهی را محرک سیاست خارجی آمریکا می‌داند. حمایت از آزادی بینش، آمریکایی‌ها را در طرح‌ریزی نظم بین‌المللی سامان بخشیده است (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۵۶). از این منظر، بسیاری از آثاری که به بررسی عوامل مؤثر داخلی در سیاست خارجی آمریکا می‌پردازند، از این دیدگاه حمایت می‌کنند که سیاست درون‌مرزی، تعیین‌کننده سیاست برون‌مرزی است و این که سیاست‌های برون‌مرزی در راستای تحقق آرمان‌های جامعه داخلی آمریکا قرار گرفته‌اند. آمریکایی‌ها خود را یک ملت استثنایی به شمار آورده‌اند، یعنی کشوری که سیاست برون‌مرزی‌اش ریشه



در ارزش‌های درون‌مرزی دارد (ویتکوف و مک کورمی، ۱۳۸۱: ۲۷). برخی در بررسی بنیان‌های فکری سیاست خارجی آمریکا در مورد جهان سوم، دو گرایش فکری نوافایده‌گرایی و شرق‌گرایی را غالب می‌دانند (Messari, 2001: 238). صورت‌بندی این گرایش‌های فکری در برخورد با جهان سوم، در قالب هنجاری آرمان‌امریکایی بوده است که در آن درجات خود و دیگری مرزبندی می‌شود.

این آثار که به شکل ضمنی یا صریح اسطوره آرمان‌امریکایی را مطرح می‌کنند، به سه شکل آن را عنصر محرک کنش‌های سیاست خارجی آمریکا می‌دانند. نخست اینکه ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری اسطوره آرمان‌امریکایی را بررسی می‌کنند. در شکل دوم، تأثیر منابع داخلی بر سیاست خارجی آمریکا بررسی می‌شود که در این میان آرمان‌امریکایی نقش ویژه‌ای دارد. شکل سوم آثار نیز به صورت موردی نقش هویت و سیاست خارجی را بررسی می‌کنند. این مقاله در مقوله سوم جای می‌گیرد و آرمان‌امریکایی را در چهارچوب نظری سازه‌نگاری بررسی می‌کند. در نتیجه به فرایند، آغاز و فرجام این آرمان (اگر قائل به آغاز و فرجام آن باشیم)، نمی‌پردازد بلکه شکل خاص برساخته شدن «دیگری» را با ارجاع به آرمان‌امریکایی بررسی می‌کند و برای تحدید بیشتر موضوع، تصویری که در دستگاه سیاست‌گذاری خارجی آمریکا از سوژه مسلمان به عنوان دیگری بنیادگرا/مسلمان وجود دارد، بررسی می‌شود.

در این مقاله پس از نگاهی اجمالی به مفهوم هویت و ارتباط آن با خود و دیگری، رابطه دیگری بنیادگرا و آرمان‌امریکایی، در سه محور حفظ هویت و وضع موجود، رویه‌های گفتمانی و فرایندهای درون‌گذاری و برون‌گذاری بررسی می‌شود و در پایان دلالت‌هایی از تأکید بر دیگری بنیادگرا/مسلمان و رابطه آن با اسطوره آرمان‌امریکایی در سیاست خارجی آمریکا نشان داده می‌شود که به لحاظ زمانی از یازده سپتامبر تاکنون را شامل می‌شود. در نتیجه‌گیری هم به چشم‌انداز آینده دیگری بنیادگرا اشاره می‌شود.

۱. چهارچوب مفهومی

با وجودی که بحث درباره هویت در علوم اجتماعی ریشه‌ای دیرینه دارد، در روابط

بین‌الملل تا چند دهه پیش کم‌تر به آن توجه می‌شد. نادیده گرفتن هویت در جریان اصلی روابط بین‌الملل در مناظره سوم به نقد کشیده شد. از ویژگی‌های مهم این مناظره از نظر یوسف لاپید، توجه به مسائل هنجاری، فرهنگی و هویتی است که با نقد نواقح‌گرایی و اثبات‌گرایی مشخص می‌شود. با توجه به اینکه در این طرح جدید، نظریه‌پردازی مسائل هنجاری، هویتی و فهم دگربودگی در متن قرار می‌گیرند، به «ویژگی برون‌گذارنده فرهنگ غرب» و نقد آن توجه می‌شود (135: Diez and Steans, 2005).

اما در واقع، «هویت به عنوان عاملی معنایی نقشی اساسی در تکوین امر بین‌المللی و واحدهای پایه هستی‌شناختی آن دارد» (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۸: ۲۵۲). انسان با معنا بخشیدن به خود، کنش‌های خود را معنادار می‌یابد و در فرایند معنایی و معنابخشی، خویش و دیگری را تعریف می‌کند. هویت به عنوان سرچشمه معنا و تجربه برای انسان ویژگی رابطه‌ای و اجتماعی دارد که براساس آن مرزهای «خود» و «دیگری» نشان داده می‌شود. این مرزبندی‌ها شیوه تعامل در محیط اجتماعی را مشخص می‌کند. هویت با تعامل کنشگر با دیگران ساخته می‌شود و بیرون از جهان اجتماعی وجود ندارد. از دیدگاه رابطه‌ای، هویت دولت و هویت ملی براساس رابطه با ملت‌های دیگر ساخته می‌شود (Dittmer and Kim, 1993; Smith, 1991, Wendt 1994). هرملتی هویتی جمعی دارد که به فرایندها و رویه‌هایی گفته می‌شود که از طریق آن افراد و گروه‌ها تصور از خود را برمی‌سازند (McSweeney, 2004: 69). رابطه میان هویت جمعی و ملت‌سازی به شکل بارز در نظریه هویت‌یابی مطرح شده است. این نظریه در روابط بین‌الملل به عنوان ابزاری روش‌شناختی در بررسی ملت‌سازی به کار می‌رود که در آن بر پویایی‌های ساختاری روابط روان‌شناختی میان افراد و دولت، ملت‌ها تأکید می‌شود (Bloom, 1993: 110).

هویت‌یابی دو صورت منفی یا مثبت می‌تواند داشته باشد. در هویت‌یابی منفی خود، دیگری را به صورت متفاوت، تهدیدکننده و پایین‌تر از خود می‌بیند. از این رو، روابط آنها با منازعه و امکان همیشگی جنگ همراه می‌شود. در هویت‌یابی مثبت، دیگری به صورت مشابه دیده می‌شود و تهدیدکننده خود تلقی نمی‌شود و به همین دلیل امکان جنگ منتفی می‌شود (Rumelili, 2004: 34). در زندگی اجتماعی به

طور کل و نظریه روابط بین‌الملل به طور خاص، کنشگران ناگزیر از هویت‌یابی خویش هستند.

در محوری‌ترین پایه هستی‌شناسی سیاست، نگاه هویت محور مبتنی بر تمایز و تفاوت‌گذاری تلقی می‌شود. از نظر اشمیت هر جا بازی دوست - دشمن ایجاد می‌شود و هر جا مرزی ایجاد شود که میان دوست و دشمن تفاوت ایجاد کند، سیاست ظهور می‌یابد. آخرین حد خصومت در سیاست همان گروه‌بندی دوست - دشمن است (Schmitt, 1996: 31). در این دیدگاه تعریف «ما» از «آنها» براساس ترسیم مرز و تقابل دوست - دشمن است (Mouffe, 2005: 114). در این تلقی، سیاست جدا از مرزبندی تصورناشدنی است و هویت به عنوان امری تمایزگذار اهمیتی ویژه در سیاست می‌یابد.

از نظر برخی، برداشت از هویت در روابط بین‌الملل را می‌توان در فلسفه هگل ریشه‌یابی کرد. بر این مبنا، دو خوانش متفاوت دیالکتیکی (متأثر از هگل) و گفت‌وگویی از روابط میان خود و دیگری می‌توان داشت (Neumann, 1996: 15). براساس دیدگاه همزمانی درک «خود» به صورت همزمان یک «دیگری» را در خود نهفته دارد و تصور جدایی «خود» از «دیگری» وجود ندارد. البته لیبو در مخالفت با بحث کانت و هگل و خوانش دیالکتیکی آنها از هویت، شکل‌گیری همزمان «خود» و «دیگری» در نظریه آنها را نقد می‌کند و معتقد است که هویت برخلاف نظر هگل می‌تواند بدون برساختن همزمان «دیگری» پدید آید (Lebow, 2008: 473). اما صرف‌نظر از این که «دیگری» همزمان با «خود» یا با فاصله زمانی پدید آید، نقشی تردیدناپذیر در تعریف «خود» دارد.^(۱)

آثار واکر و کانلی در مورد هویت و دیگری نشان می‌دهند که تعریف از خود و دیگری نقش مهمی در هویت و منافع دولت دارد. واکر با بررسی حاکمیت دولت و روش‌های «برون‌گذاری» و جداسازی آن، به نقد هویت برخاسته از آن می‌پردازد و معتقد است که هویت لزوماً با کنارگذاری همراه نیست. در نتیجه، شکل‌های جدیدی از هویت سیاسی می‌تواند شکل گیرد که لزوماً مبتنی بر کنارگذاری مطلق نباشد (دیویتاک، ۱۳۸۰: ۱۵۲). شاپیرو از این بصیرت‌ها در مورد رابطه خود و دیگری در بروز جنگ‌های بین‌المللی استفاده کرده است. وی در بازخوانی‌اش از

متون روابط بین‌الملل، به خوانش آثار کلاوزیتس می‌پردازد و معتقد است که جنگ به عنوان پدیده‌ای هستی‌شناختی می‌تواند به تثبیت هویت یاری رساند. جنگ در نظر کلاوزیتس وظیفه تولید، حفظ و بازتولید «خود فضیلت‌مند» را برعهده داشته است؛ روشی که در آن فرد به ایده‌ای از سوژگی دست می‌یابد (Shapiro, 1992: 460). خوانش‌هایی از این دست، تضاد ظاهراً تثبیت شده میان «خود» و «دیگری» را بر می‌چینند و می‌کوشند طبیعت متنی تفاوت‌هایی را که تولید شده‌اند، به چالش کشند (دردریان، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۱). همسو با این خوانش، از نظر کمبل (1992) سیاست خارجی آمریکا ساختار روایتی است که در آن برساخته شدن «خود» و «دیگری»، هویت آمریکایی را تولید و بازتولید می‌کند.

از دیدگاه سازه‌انگاران، در بحث از هویت، این مسئله مطرح می‌شود که نیروهای مادی خودشان ذاتاً معنایی ندارند بلکه معنا به شکل اجتماعی برساخته می‌شود (Houghton, 2007: 29). همسو با برساخته انگاشتن پدیده‌های اجتماعی، هویت نیز امری برساخته تلقی می‌شود. برساختن هویت فرد موقت و مشروط است و هرگز پروژه‌ای کامل شده نیست؛ هویت افراد همزمان هم مفروض تلقی شود و هم در حال بازتولید پیوسته (Doty, 1996: 126). سازه‌انگاران با این انگاره که هویت امری بیرونی و از پیش موجود است مخالفت می‌کنند و از آنجا که هویت را بنیان منافع می‌دانند، شکل‌گیری منافع را براساس هویت‌های اجتماعی افراد یا دولت‌ها توضیح می‌دهند (Reus-Smit, 1996: 197). بدین ترتیب، با اتکا به ساخت اجتماعی واقعیت (نک: برگر و لوکمان و تأکید بر برساختگی نظام بین‌الملل (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۴۵) هویت‌ها، اجتماعی و حاصل تعامل قلمداد می‌شوند، به همین دلیل می‌تواند به صورت‌های متفاوتی شکل بگیرد و امید به تغییر هویت‌ها داشت.

در تحلیل‌های گفتمانی از سیاست خارجی و ارتباط آن با هویت، پرسش‌های چگونگی بر پرسش‌های چرایی اولویت می‌یابند. پرسش‌های چگونگی به این می‌پردازند که چگونه سیاست مشخصی ممکن می‌شود و این که سوژه‌ها و ابژه‌ها و گرایش‌های تفسیری به شکل اجتماعی برساخته می‌شوند تا رویه مشخصی ممکن شود (Doty, 1993: 208-209). از اینجا بحث قدرت و رابطه‌اش با هویت مطرح می‌شود. قدرت شیوه‌های مشخص سوژگی و گرایش‌های تفسیری را برمی‌سازد. از

این منظر، هویت امری مبتنی بر قدرت است. فوکو هویت را برساخته‌ای تاریخی می‌داند که قدرت، نقش اساسی در شکل‌گیری آن داشته است (شرت، ۱۳۸۷: ۱۹۵). بر این مبنای فوکویی در بحث از هویت باید به تبارشناسی شیوه استقرار بازتابندگی «خود» بر «خود» و گفتمان حقیقت مرتبط با آن پرداخت (فوکو، ۱۳۷۹: ۱۳۶). هویت انسانی به واسطه قرارگرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش پدید می‌آید. قدرت از این جهت مطرح می‌شود که سوژه را درگیر می‌کند و به تولید حقیقت سوژه و سامان‌دهی آن می‌پردازد. در چشم‌انداز فوکویی از رابطه هویت و قدرت، بحث قدرت نه به شکل مستقیم، بلکه از طریق بررسی سوژکتیویته و رابطه آن با قدرت مطرح می‌شود. سوژه و انتساب حقیقت به آن از طریق مفاهیم هویت‌بنیاد مثل دولت، حاکمیت، خود/دیگری، درونی/برونی مشخص می‌شود.

در اینجا به تکوین سوژه به عنوان موضوع ممکن شناخت و قدرت در معنای سازنده آن توجه می‌شود. در توجه به قدرت مولد به تکوین غیرمستقیم سوژه‌های اجتماعی از طریق نظام‌های شناخت و رویه‌های گفتمانی تأکید می‌شود (Barnett and Duvall, 2005). در این دیدگاه، به مرزبندی‌های تمام هویت‌های اجتماعی توجه می‌شود. این قدرت بر بنیان اجتماعی قرارداد که از نظر تاریخی، تصادفی و قابل تغییر است و سوژه‌ها، معانی، فهم‌ها و هویت‌های اجتماعی، دائماً در آن دگرگون می‌شوند و این نشان می‌دهد که هیچ ذاتی وجود ندارد. از این رو، تقسیم‌بندی‌های هویتی قابل تغییر هستند و نباید آنها را ازلی و ابدی انگاشت.

بر این اساس، ما در جهان اجتماعی با برساخته‌هایی حاصل از تعامل سروکار داریم. هویت ملی یک برساخته اجتماعی است و به تبع آن منافع ملی هم برساخته است. منافع ملی ساختی اجتماعی تلقی می‌شود و براساس شناخت «خود» و «دیگری» شکل پیدا می‌کند (Weldes, 1996, 1999). شناخت از «خود» و «دیگری» سیال و تغییرپذیر است و بنابراین، هویت و به تبع آن منافع نیز برساخته و تغییرپذیر است و می‌توان انتظار داشت که با تغییر برداشت از «خود» و «دیگری»، هویت و منافع شکل متفاوتی پیدا کند.

۲. دیگری بنیادگرا و آرمان امریکایی

در این بخش مقاله رابطه دیگری بنیادگرا و آرمان امریکایی در سه محور حفظ هویت و وضع موجود، رویه‌های گفتمانی، فرایندهای درون‌گذاری و برون‌گذاری بررسی می‌شود.

حفظ هویت و وضع موجود: اسطوره آرمان امریکایی با تعریف خود به عنوان منجی اصلاح، دیگری را هدف خود قرار می‌دهد. این روایت آرمانی با ارجاع به تجربیات تاریخی امریکا، روایتی از محیط پیرامون خود به دست می‌دهد که از طریق آن برساخته هویتی در پیوند با گذشته، حال و آینده به تعریف «دیگری» می‌پردازد. تعریف دیگری به عنوان بنیادگرا می‌تواند به تحکیم امنیت در سطح هستی‌شناختی و حفظ وضع موجود هویتی یاری رساند. بر مبنای این دیدگاه ثبات هویت، امنیت را برای کارگزاران مهیا می‌کند و به همین دلیل هویت مهم تلقی می‌شود. در روابط بازیگران ممکن است رابطه‌ای برای بازیگر اهمیت پیدا کند که به نفع بازیگر نباشد و یا حتی امنیت فیزیکی وی را تهدید کند؛ اما به دلیل ثبات هویتی که برای کنشگر به همراه دارد، استمرار یابد (Mitzen, 2006). کنشگر برای دستیابی به اهداف خود نیازمند ثبات هویتی است که از طریق تعریف دیگری حاصل می‌شود. بر این اساس، تداوم برساختن دیگری بنیادگرا و ارتباط دادن آن با جهان اسلام، ناشی از هراس از به خطر افتادن تعریف هویت‌محور از امنیت هستی‌شناختی است. وجود دشمن نیازی هویتی است که از یک سو در خدمت سیاست‌گذاران قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، به انسجام هویتی عناصر آرمان امریکایی در داخل امریکا می‌انجامد.

از سوی دیگر، حفظ هویت به حفظ وضع موجود و بازنمایی‌ها از «خود» و «دیگری» می‌انجامد. آرمان امریکایی تصویری از «خود» به وجود آورده که به مثابه «پیش‌گویی خود تحقق‌بخش»^۱ انسجام و استمرار هویت امریکایی را رقم زده است. در پیش‌گویی خود تحقق‌بخش، کنشگران بر مبنای اعتقاداتی که در مورد محیط خود و دیگران دارند، عمل می‌کنند که این باعث بازتولید هویت آنها می‌شود (ونت،

۱۳۸۴: ۲۶۸). پیش‌گویی خود تحقق‌بخش نوع مشخصی از باور است که باورهای ما را تأیید می‌کند (Houghton, 2007: 28). هویت کنشگران در فرهنگی که در آن قرار دارند برساخته می‌شود و با توجه به شناخت مشترک پیش‌گویی‌ها تحقق می‌یابد و همین باعث تقویت باورهای فرهنگی و به تبع آن هویت می‌شود. با توجه به این شناخت مشترک، می‌توان تعامل را در طول زمان پیش‌بینی کرد. دانش مشترکی که پیرامون پیش‌گویی خود تحقق‌بخش آرمان امریکایی به وجود آمده، بازتولید هنجارهای جهادگری و منجی‌گری را در مقابل «دیگری» که همواره در محور شر بازنمایی می‌شود، به همراه داشته است.

رویه‌های گفتمانی: گفتمان نظامی از دلالت‌های مرتبط به هم است که در چهارچوب آن رویه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد، تعامل «خود» و «دیگری» برساخته و واقعیت معنادار می‌شود (Griffiths, 2007: 91). از رهیافت گفتمانی در چهارچوب سازه‌نگاری، به عنوان نوعی تبیین تکوینی استفاده می‌شود و به پرسش‌های چگونگی توجه می‌شود. بر این اساس، ساختارهای معنایی به تکوین هویت‌ها و ترجیحات می‌پردازند (Moshirzadeh, 2007: 522). بر این اساس می‌توان گفت رویه‌های گفتمانی، آرمان امریکایی را در مرکز هویت‌بخشی قرار داده است. گفتمان‌های لیبرالیسم، استثناگرایی و امنیت ملی، به عنوان گفتمان‌های هویتی شکل‌دهنده به هویت امریکایی، بازتاب بستر هنجاری آرمان امریکایی هستند که در آن مرزهای «خود» و «دیگری» مشخص می‌شود. در این گفتمان‌های هویتی، فهم کنشگران از آرمان امریکایی تولید و بازتولید می‌شود. درک وضعیت کنونی در پیوند گذشته و حال، نمونه‌ای از بازنمایی سرنوشت مشترک در رویه‌های گفتمانی است. یازده سپتامبر نمود بارزی از پیوندیابی^۱ یک حادثه با رویه‌های گفتمانی است. چهارچوب‌بندی این حادثه نشان می‌دهد که چگونه در فرایند معنادار شدن، یک پدیده از خلاء بی‌معنایی به بحران تبدیل می‌شود (Holland, 2009: 276) و طیف گفتمان‌های هویتی در چهارچوب آن به هم پیوند می‌خورند. بدین ترتیب، در مواردی که رویه‌های گفتمانی موجود و بستر هنجاری بتواند به شکل‌گیری برداشتی

ذهنی از سرنوشت مشترک بینجامد، سازمان‌دهی الگوهای شناختی برای بسیج جمعی و چهارچوب‌بندی آن اهمیت می‌یابد. چهارچوب‌بندی گفتمان سیاسی شیوه‌ای گفتمانی برای بسیج گرایش‌ها به شمار می‌رود (Arts, 2003: 12). با استفاده از رویه‌های گفتمانی تروریسم، محور شرارت و ۱۱ سپتامبر در کنار هم قرار می‌گیرد و دشمن [«دیگری»] به عنوان کسی تعریف می‌شود که ارزش‌های لیبرالی و آزادی [«خود»] را تهدید می‌کند. (Reese and Lewis, 2003: 779) بدین ترتیب، رویه‌های گفتمانی نقش اساسی در برساختن «خود» و «دیگری» ایفا می‌کنند.

فرایندهای درون‌گذاری و برون‌گذاری: فرایندهای درون‌گذاری و

برون‌گذاری، پیوندیابی آرمان امریکایی با دیگری بنیادگرا را مشخص می‌کنند. از آنجا که هویت‌های اجتماعی در جریان پدید آوردن «دگر بودگی»^۱ به وجود می‌آیند، فهم دگربودگی اهمیتی خاص می‌یابد (لینکلینتر، ۱۳۸۵: ۲۴). بر این اساس، رویه‌های «درون‌گذاری» (ملی) و «برون‌گذاری» (بین‌المللی)، در یک فضای گفتمانی تعریف و بازتولید می‌شوند (Neumann & Waever, 1997: 324). «خود» براساس تعریف خویشتن در رویه‌های گفتمانی به برداشتی از «دیگری» می‌رسد که به شمول یا حذف آن می‌انجامد. از چشم‌انداز درون‌گذاری و برون‌گذاری دولت‌ها و نظام دولت‌ها چیزی جز نظام‌هایی از درون‌گذاری و برون‌گذاری نیستند که بعد هنجاری آن به توجیهات فلسفی ارائه شده برای حذف و برون‌گذاری برخی اشخاص از ترتیبات اجتماعی خاص و پذیرش دیگران باز می‌گردد (لینکلینتر، ۱۳۸۶: ۲۱۴). در اینجا فرایندهای درون‌گذاری و برون‌گذاری در هر دو سطح می‌توانند صورت گیرند. «خود» در آرمان امریکایی با مشخص کردن نسبت دیگران با بنیادهای گفتمانی هویت سیاست خارجی امریکا جایگاه تفاوت و همسانی را مشخص می‌کند. «کسانی که با ما نیستند، علیه ما هستند»، میزان سازگاری با آرمان امریکایی را مبنای تمایزگذاری خود و دیگری قرار می‌دهد. در چشم‌انداز هویت و تفاوت، همسانی و غیریت از یک سو در ساختار بندی راهبردی دوگانه، واقعیت‌ها برتر از ارزش‌ها و «خود» برتر از «دیگری» قلمداد می‌شود و از سوی دیگر، این مسئله

بررسی می‌شود که چگونه برساخته‌های زبانی از هویت و تفاوت، سیاست جهان را برمی‌سازند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۱۰۴). بر این اساس، فرایندهای برساختن «خود» و «دیگری» صورت می‌گیرد و برخی هویت‌ها در مرکز قرار می‌گیرند و برخی به حاشیه رانده می‌شوند. از سوی دیگر، به شکل متقابل «دیگری» نیز به برساختن هویت‌های غیر از خود به عنوان «دیگری» از «خود» می‌پردازد. از این رو، فرایند تبدیل بنیادگرایان و هویت امریکایی به عنوان «دیگری» فرایندی متقابل تلقی می‌شود، اما میزان در مرکز یا حاشیه بودن این «دیگری‌ها» را میزان تسلط هریک از رویه‌های گفتمانی مشخص می‌کند.

۳. آرمان امریکایی و بازنمایی خود و دیگری: مقایسه شش سند

بازنمایی آرمان امریکایی خیر در مقابل دیگری شر، در طول تاریخ سیاست خارجی امریکا تکرار شده است. در طول جنگ سرد، امریکا بارها به اقدام مسلحانه علیه کشورهای جهان سوم دست زد و اینها به عنوان اقداماتی از سوی ایالات متحده که به «رسالت» خویش عمل می‌کرد، علیه کمونیسم بین‌الملل یعنی «شر جهانی»، بازنمایی می‌شدند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۷۱). در این برداشت، مسئولیت و مأموریت جهانی امریکا در طول تاریخ، حمله و بیرون راندن تاریکی از جهان است که می‌تواند در اصل جهانشمول «آزادی» خلاصه شود (Ryn, 2003: 383). با پایان جنگ سرد، نیاز به دشمن، «دیگری» را از امپراتوری اهریمنی (شوروی) به محور شرارت تغییر داد که در آن با بازنمایی جهان اسلام به عنوان دیگری بنیادگرا، ثبات هویتی آرمان امریکایی در مبارزه با شر استمرار می‌یافت.

از آنجا که تمرکز مقاله حاضر از نظر زمانی بعد از یازده سپتامبر تا ۲۰۱۰ را در برمی‌گیرد، برای نشان دادن خط استمرار یا تغییر انگاره‌های هویتی، شش سند امنیتی مهم دستگاه سیاست خارجی امریکا، در فاصله زمانی ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، بررسی می‌شوند که شامل اسناد راهبردی امنیت ملی و دفاع ملی ایالات متحده است. براساس رویکرد مقاله حاضر، هر شش سند بازنمایی هویت امریکایی به شمار می‌روند که با ارجاع به آرمان امریکایی، «خود» و «دیگری» را تعریف می‌کنند.^(۳)

سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ که متأثر از حادثه ۱۱ سپتامبر است، بازنمایی

«خود» و «دیگری» را از طریق تأکید بر فرصت تاریخی که برای ایالات متحده به وجود آمده است، آغاز می‌کند. بر این اساس، ۱۱ سپتامبر فرصتی تاریخی برای حمایت از صلح و مبارزه با تروریسم قلمداد می‌شود. «دیگری»، بنیادگرایی است که با سخره گرفتن ارزش‌های آمریکایی (که از دید آرمان آمریکایی ارزش‌های انسانی به شمار می‌رود)، منافع آمریکا را تهدید می‌کند. منافعی که در دیدگاه سازه‌انگاران به بنیان هویت قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب که هویت‌ها و این که دولت رابطه «خود» را با «دیگری» چگونه ببیند، نقشی تعیین‌کننده در تعیین جایگاهش در نظام بین‌المللی دارد (Kubalkova, 2001: 33). آرمان آمریکایی به عنوان بنیان اجتماعی منافع، بر پایه انگاره‌هایی از «خود» برتر و «دیگری» شرور، اهمیت می‌یابد.

سند راهبرد دفاع ملی ایالات متحده ۲۰۰۵، با تمرکز بر جنگ علیه تروریسم، چالش‌های جدید پیش روی آمریکا را مطرح می‌کند. مأموریت بوش در مبارزه با این چالش‌ها (چالش‌های قرن ۲۱)، محور اصلی این سند است. بازنمایی مأموریت آمریکایی در این سند با چشم‌اندازی که در مورد نقش آمریکا در جهان ترسیم می‌کند، آشکار می‌شود. «آمریکا ملتی در جنگ است. ما با مجموعه متنوعی از چالش‌های امنیتی روبرو هستیم. امنیت ما و متحدانمان بر مبنای تعهدی مشترک به صلح و آزادی و فرصت‌های اقتصادی به دست می‌آید». بر مبنای این مأموریت رسالت آمریکا، ایجاد «نظم بین‌المللی امن و صلح آمیزی است که در آن به حاکمیت ملت‌ها احترام گذاشته شود و خطر تروریست‌ها برای امنیت و آزادی جهانی از میان برداشته شود». بر این بنیان هدف راهبرد آمریکا در حفظ و گسترش صلح، دموکراسی و آزادی از طریق دیگری بنیادگرا/مسلمان/تروریست بازنمایی می‌شود. در این سند، ۱۱ سپتامبر نماد چالش با آرمان آمریکایی تلقی می‌شود. «ظهور ایدئولوژی‌های تندرو در فقدان حکومت‌های کارآمد، افزایش افراط‌گرایی سیاسی، مذهبی و قومی در جهان، درگیر شدن آمریکا در افغانستان و عراق را ضروری می‌سازد». در کنار هم قرار دادن تسلیحات کشتار جمعی، تروریسم، افراط‌گرایی/بنیادگرایی، تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، حوزه «دیگری» و رویه‌های «برون‌گذاری» را منعکس می‌کند که در افغانستان و عراق عملی می‌شود. مأموریت آمریکا برای تامین صلح خود و متحدانش، بازنمایی «دیگری» به صورت افراط‌گرایی

و امریکا به عنوان متولی مبارزه با افراط‌گرایی، رویه‌های «درون‌گذاری» و تحدید حوزه «خود» را آشکار می‌سازد که وظیفه تحکیم و تقویت آرمان امریکایی را دارند. استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶، نقطه عزیمت خود را جنگ پیش‌روی ایالات متحده و استلزامات امنیتی آن قرار می‌دهد. براساس این سند «امریکا در جنگی است که جنگ علیه تروریسم مظهر آن است». مبتنی بر فرض آرمان امریکایی در این سند، «امریکا در فرصت بی‌سابقه‌ای برای تضمین صلح در آینده قرار دارد». جنگ علیه ترور و ارتقای آزادی، مبارزه با رژیم طالبان و افغانستان، مبارزه با گسترش تسلیحات کشتار جمعی و تلاش برای گسترش دموکراسی در خاورمیانه «فرصتی بی‌سابقه» برای تجلی آرمان امریکایی و تحکیم و بازتعریف مرزهای «خود» به وجود آورده است. براساس این سند، «امریکا می‌خواهد به جهان شکل دهد نه اینکه صرفاً از آن تأثیر بپذیرد». «امریکا رهیافتی ایده‌آلیستی برای پیشبرد اهداف ملی دارد. اما از رهیافت واقع‌گرایانه نیز در رسیدن به این اهداف بهره می‌برد». نخستین هدف، ارتقای «آزادی، عدالت و منزلت انسانی» است که از طریق مبارزه با استبداد و استقرار دموکراسی به دست می‌آید. رسالت و مأموریت امریکا برای ایجاد شهری بر بلندی را منعکس می‌کند. در این سند ایالات متحده باید چند وظیفه را همزمان دنبال کند: حمایت از منزلت انسانی (در کنار هم قرار دادن منزلت انسانی، مبارزه با تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی و ارتقای دموکراسی با هم)، تقویت متحدان (حوزه «خود» و رویه‌های «درون‌گذاری») از طریق شکست دادن تروریسم جهانی و تلاش برای جلوگیری از حمله به امریکا و دوستانش (واژه دوست به دلیل هویت کلان بخشیدن به آن در آرمان امریکایی مهم است) و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی توسط دشمنان. واژه‌های دوست، متحد و دشمن براساس نزدیکی به هویت امریکایی تعریف می‌شوند که این هویت از طریق پیوندیابی گفتمانی آزادی، ثبات، دموکراسی و رفاه حول محور آرمان امریکایی بازنمایی می‌شوند. در صفحه پنجم این سند آمده است: «آزادی و دموکراسی در سرزمین ما برخاسته از تاریخ، فرهنگ و عادت‌های منحصر به فرد مردم ما است. ایالات متحده در جایگاهی است که باید در هر مکانی از آزادی حمایت کند.» «دیگران» کسانی هستند که از این موهبت برخوردار نیستند. به همین دلیل در صفحه هفت این سند

«دشمن تروریست با ویژگی عدم تساهل مذهبی و آزادمنشی» تعریف می‌شود. سند راهبرد ملی امنیت سرزمین مادری ایالات متحده ۲۰۰۷، حفظ امنیت سرزمین مادری را منوط به پیشرفت در جنگ علیه تروریسم می‌داند. در این سند، از طریق رویه‌های «درون‌گذاری»، داخلی‌ترین ابعاد امنیت داخلی با محقق ساختن وعده‌های جهانی به دست می‌آید. هم‌نشینی تکثیر سلاح‌های هسته‌ای با تروریسم، افراط‌گرایی / بنیادگرایی / جهان اسلام در این سند نیز به چشم می‌خورد. این سند هم با این جمله شروع می‌شود که «امریکا در جنگ علیه ترور به سر می‌برد؛ با ۱۱ سپتامبر امنیت سرزمین مادری، با تلاش ملی برای مبارزه با تروریسم گره خورده است و تهدیدها و واقعیت‌های جدید عرصه بین‌المللی آشکار شده است». راه‌حل بلندمدت برای مبارزه با این تهدیدات، گسترش دموکراسی است که براساس پیوندیابی گفتمانی با تلاش امریکا در تحکیم آرمان آمریکایی میسر می‌شود.

در سند راهبرد دفاع ملی ایالات متحده ۲۰۰۸، بازنمایی «خود» خیر و «دیگری» شر از طریق اعلام رسالت امریکا در حفظ آزادی نشان داده می‌شود. در مقدمه این سند آمده است که «گسترش آزادی، هم آرمان‌های امریکا را منعکس می‌کند و هم از منافع این کشور حفاظت می‌کند». تجلی پیوند هویت و منافع را می‌توان در رابطه ناگسستنی پیشبرد آرمان آمریکایی در حکم هویت ملی و امنیت و منافع ملی این کشور دید. در این سند نیز دفاع از سرزمین مادری به معنای ارتقای امنیت برای امریکا و دوستان و متحدانش است که ثبات و صلح بین‌المللی را تحکیم می‌کند. بر این اساس، برای جلوگیری از گسترش و ایجاد مناقشات بایستی با افراط‌گرایی ایدئولوژیک [که در پیوند با اسلام و مسلمانان قرار می‌گیرد] مبارزه کرد. براساس اصل هم‌نشینی در تداعی معانی و پیوندیابی گفتمانی، این تلقی ایجاد می‌شود که این نوع از افراط‌گرایی در گروه‌هایی مانند القاعده بروز یافته است و مشابه فاشیسم و کمونیسم به نابودی نهایی آنها می‌انجامد. بر این مبنا هر نوع «دگربودگی» محکوم به زوال است.

همسو با این اسناد، سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰، استمرار بازنمایی دیگری بنیادگرا را نشان می‌دهد. در این سند، هراس از بنیادگرایی با تشدید جهانی شدن و امکانات جدیدی که در اختیار بنیادگرایان قرار می‌دهد، بیشتر و علنی‌تر می‌شود. در

جهان نو، مبارزه با چالش‌ها و استفاده از فرصت‌های آن، به نقش امریکا در حفظ و تقویت هنجارهای بین‌المللی و مبارزه با تروریسم ارتباط پیدا می‌کند. در روایت مشترکی که این اسناد از هویت ملی امریکا ارائه می‌کنند، آرمان امریکایی به عنوان حلقه پیوند میان گذشته، حال و آینده قرار می‌گیرد. در روایتی که از جهان ارائه می‌شود، عنصر هویت و پیوند و استمرار آن در طول زمان اهمیتی خاص می‌یابد (Barnett, 1999: 9). بر این اساس، مأموریت بزرگ و رسالت اهورایی در حفظ صلح، امنیت و رفاه، سرنوشت این کشور را به هدایت کشورهای دیگر و مبارزه با شر (که پس از یازده سپتامبر دیگری بنیادگرا در قالب محور شر چهارچوب‌بندی می‌شود) گره زده است. این منبع هویتی به عنوان پایه رفتار در سیاست خارجی امریکا، بازنمایی «دیگری» را در نقطه مقابل «خود» به صورت دشمن برمی‌سازد. سیاست خارجی به عنوان چیزی که دولت‌ها آن را می‌سازند (Smith, 2001: 38)، در تلاش برای شناسایی و ابراز «خود» ملی به دیگران، درگیر فهم از «دیگری» می‌شود. استثناگرایی امریکایی و برتری‌بینی مستتر در آن از گذشته تاکنون، همواره به «دیگری» نیازمند بوده تا با استناد به شرارت آن و ضرورت اصلاح‌گری و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، بتواند به بسیج نیروهای داخلی به عنوان منبع اصلی سیاست خارجی بپردازد. استفاده از دوگانگی خیر و شر و برساختن تضاد این دو در جهان، به طور خاص مبارزه در خاورمیانه و رادیکالیسم را در این منطقه بازنمایی می‌کند (Messari, 2001: 240).

در کنار هم قرار دادن مفاهیم تروریسم، القاعده، تهدید، خشونت سیاسی، منطقه خاورمیانه، رادیکالیسم، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، نقض حقوق بشر و صلح و امنیت بین‌المللی که مفاهیم مشترکی در این اسناد هستند، از طریق هویت امریکایی، بازنمایی خود و دیگری را تحکیم می‌کند. در این روایت که پیوستار روایتی جهان را از گذشته تاکنون ترسیم می‌کند، مأموریت بزرگ امریکا در حفظ ارزش‌های لیبرالی و انسانی، محور تأکید قرار می‌گیرد. نقطه پیونددهنده این اسناد در هویتی دیدن بقا در عرصه بین‌المللی است که بر پایه آن هرآنچه هویت امریکایی (ارزش‌های لیبرال) را تهدید کند، بقا و امنیت این کشور و کل نظام بین‌المللی را تهدید می‌کند. تصریح بر اینکه «جهان اسلام و خاورمیانه مهم‌ترین چالش امنیت

ملی ایالات متحده است» (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۵) به «خودی» تبدیل شدن این «دیگری» را الزامی می‌سازد. در جدول زیر بازنمایی این پیوستار روایتی هویت محور با توجه به مفاهیم مشترک اسناد راهبردی نشان داده می‌شود:

گذشته	حال	آینده
مبارزه آزادی و استبداد در قرن بیستم با پیروزی آزادی پایان یافت	فراهم شدن فرصت تاریخی برای نشان دادن تعهد به حفظ حقوق بشر و آزادی اقتصادی و سیاسی	آینده روشن و شفاف: تعهد به آزادی، رفاه، صلح و امنیت را حفظ خواهد کرد
مأموریت بزرگ امریکا ارتقا ارزش‌های انسانی است	مبارزه با تروریسم حمایت آزادی خواهی افراد در جهان	دفاع از صلح و مبارزه با استبداد و تروریسم، پیروزی آزادی را رقم خواهد زد
سرنوشت امریکا و پیروزی در نبردهای بین‌المللی، سرنوشت جهان را رقم زده است	کمک به کشورها در مبارزه با تروریسم	امریکای قوی‌تر و امن‌تر در جهان جدید، صلح و امنیت بیشتری برای جهان فراهم خواهد کرد
پیوند افراط‌گرایی با تروریسم و نقض ارزش‌های انسانی/همنشینی بنیادگرایی مذهبی با فاشیسم و کمونیسم	عدم احترام به حقوق بین‌الملل بی‌رحمی نسبت به مردم خود استمرار استبداد و رادیکالیسم/افراط‌گرایی در سطح داخلی و تعاملات بین‌المللی	هدف نابودی ارزش‌ها و نظم امریکایی
نفرت از ایالات متحده و ارزش‌های آن و تبلیغ ارزش‌های بنیادگرایانه	عزم دستیابی به سلاح‌های گشتار جمعی و کاربرد خشونت با ابزارهای مدرن	عدم قطعیت، ابهام و ناامنی، آینده تاریک

در این جدول با توجه به سه مفهوم در آرمان امریکایی یعنی مأموریت بزرگ امریکا، مبارزه با رادیکالیسم/افراط‌گرایی در شکل‌های مختلف آن و نوید پیروزی ارزش‌های صلح و آزادی، «خود» و «دیگری» برساخته می‌شوند. در این روایت اصل سیاسی وحدت بخش آرمان امریکایی، باور به وعده الهی و ایجاد «سرزمینی بر روی بلندی» است که براساس آن نموده‌های محقق شدن این وعده جست‌وجو می‌شود. در این دیدگاه فروپاشی شوروی در قرن بیستم، پیروزی آرمان امریکایی در برابر دیگری شر قلمداد می‌شود. امریکا به عنوان ملت برگزیده خداوند، مأموریت بزرگ حفظ آزادی، ارتقاء ارزش‌های انسانی و مبارزه با شکل‌های رادیکالیسم و استبداد را دارد. گسترش ارزش‌های امریکایی، به معنای گسترش ارزش‌های الهی قلمداد می‌شود. براساس این اسناد (۲۰۱۰، ۲۰۰۸، ۲۰۰۷، ۲۰۰۶، ۲۰۰۵، ۲۰۰۲)

مبارزه با تروریسم و خشونت سیاسی که به شکل بنیادگرایی در خاورمیانه و مناطق دیگر جهان ظهور یافته، دولت جهادگر را به حمایت از آزادی ملزم می‌سازد.

۴. از اسطوره آرمان امریکایی به استعاره مفهومی خود/دیگری

اسطوره آرمان امریکایی در حکم اسطوره‌ای سیاسی است که بیش از هرچیز گویای «رابطه مشخص با قدرت» است (فکوهی، ۱۳۷۹). این اسطوره با استفاده از نمادها، نشانه‌ها و «استعاره‌های مفهومی» به حضور خود مشروعیت می‌بخشد. براساس نظریه لیکاف و جانسون در مورد استعاره‌های مفهومی، استعاره صرفاً آرایه‌ای بلاغی و محدود به زبان نیست بلکه سرتاسر زندگی روزمره، از جمله حوزه اندیشه و عمل ما را دربر گرفته است؛ به طوری که نظام مفهومی هرروزه‌مان، که براساس آن فکر و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً استعاره‌ای دارد (Lakoff & Johnson, 1980: 3). در این دیدگاه، استعاره فقط موجب وضوح اندیشه‌های ما نمی‌شود بلکه عملاً ساختار ادراکی ما را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه شناختی، استعاره درک یک حوزه تجربی براساس حوزه تجربی دیگر است. به این معنا که از یک حوزه به نام مبدا به حوزه دیگر به نام مقصد انطباق صورت می‌گیرد (Hülse and Spencer, 2008: 578). در این انطباق از تناظرهای هستی‌شناسی میان هستی‌های موجود در حوزه مبدا و مقصد استفاده می‌شود.

براساس این نظریه در سیاست خارجی نیز استعاره‌های مفهومی به وفور به کار می‌روند؛ به عنوان مثال استعاره «دولت شخص است»، یکی از استعاره‌های بنیادی در این زمینه است که شالوده بسیاری از مفاهیم سیاست خارجی بر آن قرار دارد. بدین معنی که مثلاً در زمینه روابط خارجی، دولت‌های دوست و دشمن داریم یا سلامت یک دولت را در سلامت اقتصادی آن و قدرتش را در قدرت نظامی آن می‌دانیم (Lakoff, 1993: 230). آرمان امریکایی به عنوان اصلی‌ترین اسطوره در سیاست خارجی امریکا به شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی تقویت‌کننده آن انجامیده است که در آن از تقابل‌های «بالا، پایین»، «راست، چپ»، «درون، بیرون» و «خیر، شر» که استعاره‌های جهتی به شمار می‌روند، استفاده می‌شود. در این استعاره‌ها با اعطای صورت مکانی به مفاهیم در جهات متقابل، نسبت آنها با اسطوره آرمان امریکایی

تعیین می‌شود. در اینجا درک استعاره‌ای از خود/دیگری براساس ادراک غیراستعاره‌ای بنا می‌شود. براساس ادراک غیراستعاره‌ای و تجربی، آنچه خوب است در بالا و بد در پایین قرار می‌گیرد (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۶۹). بر این مبنای استعاره تنها در واژگان زبانی دیده نمی‌شود بلکه به صورت شناختی، معنی را القا می‌کند. قرارداد خود در بالا و دیگری در پایین به صورت شناختی، این مفاهیم را با خیر و شر در پیوند قرار می‌دهد. از طریق نوعی نقشه‌نگاری^۱ استعاره‌ای، مفاهیم انتزاعی و فاقد ساخت به امور عینی یا ساختارمند ارتباط می‌یابند و تناظرهای مفهومی میان آنها برقرار می‌شود. مجموعه‌ای را که دارای مفهومی عینی‌تر و متعارف‌تر است، قلمرو مبدأ یا منبع^۲ و مجموعه دیگر را که دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی‌تر (دست‌کم نسبت به قلمرو منبع) است، قلمرو مقصد یا هدف^۳ می‌خوانند. در اسناد امنیت ملی امریکا چهارچوب مفهومی آرمان امریکایی براساس چهارچوب مفهومی جنگ سازمان‌دهی می‌شود.

وظیفه بزرگ امریکا «دفاع» از آزادی و منزلت انسانی است.

امریکا در طول تاریخ به «مبارزه» با افراط‌گرایی پرداخته است.

«پیروزی» ارزش‌های آزادی و لیبرالیسم در مبارزه با کمونیسم، جایگاه امریکا را

نشان می‌دهد.

«حمله» ۱۱ سپتامبر، آزادی را نشانه‌گیری کرده بود.

هدف امریکا «شکست» و «عقب‌راندن» فاشیسم، کمونیسم و تروریسم بوده

است.

این عبارات به عنوان تناظرهایی برای نقشه‌نگاری استعاره‌ای «آرمان امریکایی،

جنگ است» شکل گرفته است. بر پایه این استعاره می‌توان جدولی از تناظرهای

«دفاع، حمله، مبارزه، پیروزی، شکست و عقب‌نشینی» را نشان داد که مبنای

شکل‌گیری طرح‌واره استعاره‌ای خود و دیگری می‌شوند. کارویژه این طرح‌واره

بازنمایی هویت امریکایی/آرمان امریکایی با ارجاع به دلالت‌های امنیتی است.

1. Mapping

2. Source Domain

3. Target Domain

طرح‌واره استعاره‌ای خود و دیگری

دلالاتها (قلمرو مبدا)	استعاره‌ها (قلمرو مقصد)	
نگاشت استعاره‌ها براساس سه مفهوم لیبرال دموکراسی، بازار آزاد و احترام به حقوق بشر	مفصل پیوند استعاره‌های جهتی بلندی، بالایی، نور و روشنایی با یگانگی/استثناگرایی، خیر و امنیت شهری بر فراز بلندی ملت برگزیده خداوند دولت جهادگر سرزمین موعود دولت-ملت استثنا	خود
نگاشت استعاره‌ها براساس مفاهیم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، نقض حقوق بشر و سه‌گانه تروریسم/بنیادگرایی/اسلام‌گرایی	پیوند استعاره‌های جهتی تاریکی، ظلمت و ابهام با شرارت و ناامنی افراط‌گرایی: تداعی استعاره افراط‌گرایی با استعاره جهتی پایین/ فرومایه/شر	دیگری

بر مبنای جدول فوق، نقشه‌نگاری استعاره‌ای در این طرح‌واره نتایج زیر را به همراه دارد:

تمایز مرزهای «خود» و «دیگری» از طریق تمایز استعاره جهتی بلندمرتبی/فرومایگی، روشنایی/تاریکی؛
مفصل‌بندی استعاره مفهومی امنیت، ناامنی در طرح‌واره هویتی آرمان امریکایی؛
تشخیص فاتح و مغلوب بر مبنای استعاره پیروزی روشنایی بر تاریکی؛
تشخیص رویه‌های «درون‌گذاری»، «برون‌گذاری».

نتیجه‌گیری

هویت‌ها اجتماعی و حاصل تعامل قلمداد می‌شوند. صورت‌های متفاوت بازنمایی «خود» و «دیگری»، هویت‌های متفاوتی ایجاد می‌کند که با دگرگونی در نوع بازنمایی‌ها، هویت نیز دگرگون می‌شود. هویت در روایتی که گذشته را به حال و آینده مرتبط می‌سازد، استمرار می‌یابد. آرمان امریکایی به عنوان ساختار هنجاری مهمی فرض می‌شود که نقشی اساسی در هدایت سیاست خارجی امریکا دارد. این آرمان در متن زندگی امریکایی روایت از «خود» و «دیگری» را برمی‌سازد. در این روایت درکنار هم قرارداد دولت سرکش، شر، بنیادگرا، تروریست و جهان اسلام، با تداعی معانی ناامنی و تهدید، پیوندی را میان گذشته، حال و آینده برقرار می‌کند که براساس آن هراس از دیگری بنیادگرا و مبارزه با آن بنیان هویتی خویش‌نشان را

آرمان امریکایی را می‌سازد. «خود» با حفظ انسجام هویتی، با برساختن «دیگری» بنیادگرا، امنیت را در سطح هستی‌شناختی برای خود مهیا می‌سازد که از طریق آن با ارجاع به ثبات هویت، نیروی کنشگر در دستیابی به اهداف خود افزایش پیدا می‌کند. در روایتی که آرمان امریکایی از جهان ارائه می‌کند، عنصر هویت و پیوند و استمرار آن در طول زمان، اهمیتی خاص می‌یابد. آرمان امریکایی به عنوان شالوده هویت ملی این کشور توانسته است از طریق بازتولید باورهای رسالت محوری، استثناگرایی امریکایی را تقویت کند و امنیتی شدن سیاست خارجی پس از ۱۱ سپتامبر را توجیه کند. تاثیرپذیری خط‌مشی‌های سیاست خارجی از آرمان امریکایی و فرایند برساخته شدن «خود» و «دیگری» در آن، در اسناد امنیتی/راهبردی امریکا نشان داده شده است. این اسناد از طریق استفاده از دوگانگی خیر و شر و رسالت امریکایی، به استمرار بازنمایی دیگری بنیادگرا می‌پردازند. بازنمایی هویت و تفاوت، رویه‌های درون و بیرون‌گزارانه در فضای گفتمانی سیاست خارجی را نشان می‌دهند که براساس این اصل که «کسانی که با ما نیستند علیه ما هستند»، میزان سازگاری با آرمان امریکایی را مبنای تمایزگذاری خود و دیگری قرار می‌دهد. بر این بنیان، چشم‌انداز بازنمایی دیگری بنیادگرا منوط به تعریف و چهارچوب‌بندی منابع هویتی در سیاست خارجی امریکاست که به صورت استعاره‌های مفهومی آشکار می‌شوند. مفصل‌بندی استعاره‌های مفهومی از طریق ترسیم مرزهای میان «خود» و «دیگری» صورت می‌گیرد که در این فرایند، میزان ارتباط آنها با آرمان امریکایی مشخص می‌شود. *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

۱. البته در سطحی دیگر، رابطه هویت و نظام بین‌الملل نیز بررسی می‌شود. هویت دولت می‌تواند برساخته نظام یا متأثر از عوامل داخلی یا ترکیبی از این دو باشد که تأکید نظریه‌پردازان مختلف در این مورد متفاوت است. نقش نظام بین‌الملل در برساختن هویت دولت‌ها از طریق هنجارهایی است که در نظام تولید می‌شود؛ اما همه دولت‌ها به یکسان هنجارهای بین‌المللی را نمی‌پذیرند. نظام پذیرش برخی هنجارها را تشویق می‌کند و برخی دیگر را نهی می‌کند و بدین ترتیب هویت دولت را برمی‌سازد یا دگرگون می‌کند (Gurowitz, 2006: 309-310). اینکه تا چه حد هنجارهای نظام در شکل‌گیری هویت دولت تأثیر داشته باشند، به عوامل فرهنگی و داخلی دولت‌ها ارتباط دارد. در سطح نظام، جهانی شدن به عنوان فرایندی مطرح می‌شود که تأثیر انکارناپذیری بر هویت داشته است. بر این مبنا، مفهوم‌بندی «خود» با جهانی شدن نه تنها گسترش یافته بلکه به شکل خاص‌تری به صورت گفت‌وگویی در جهان گسترش یافته است (Hermans and Dimaggio, 2007: 53)

2. The National Security Strategy of the United States (2002) available at http://www.whitehouse.gov/sites/default/files/rss.../national_security_strategy.pdf; The National Defense Strategy of the United States of America (2005) available at <http://www.au.af.mil/au/awc/awcgate/nds2005.pdf>; The National Security Strategy of the United States (2006) available at <http://www.presidentialrhetoric.com/speeches/nss2006.pdf>; The National Strategy for Homeland Security of the United States (2007) available at http://www.dhs.gov/xlibrary/assets/nat_start_homelandsecurity_2007.pdf; The National Defense Strategy of the United States of America (2008) available at <http://www.defense.gov/news/2008%20national%20defense%20steategy.pdf>; and, The National Security Strategy of the United States (2010) available at http://www.whitehouse.gov/sites/default/files/rss.../national_security_strategy.pdf.

منابع

الف - فارسی

- برگر، پیتر و توماس لوکمان. ۱۳۷۵. *ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- توکویل، آلکسی. ۱۳۴۷. *تحلیل دموکراسی در امریکا*، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران: زوار.
- چرنوف، فرد. ۱۳۸۸. نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- حسینی، حسن. ۱۳۸۳. طرح خاورمیانه بزرگ‌تر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی امریکا، تهران: ابرار معاصر تهران.
- دردریان، جیمز. ۱۳۸۰. «مرزهای دانش و قدرت در روط بین‌الملل»، در حسین سلیمی (تالیف و ترجمه)، *نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، تهران: گام نو.
- دیویتاک، ریچارد. ۱۳۸۸. «پست مدرنیسم و روابط بین‌الملل»، در حسین سلیمی، *نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، تهران: گام نو.
- شرت، ایون. ۱۳۸۷. فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان تا قرن بیست و یکم، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- صفوی، کوروش. ۱۳۸۳. *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر.
- فکوهی، ناصر. ۱۳۷۹. تحلیلی ساختی از یک اسطوره سیاسی، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۶.
- فوکو، میشل. ۱۳۷۹. *ایران: روح یک جهان بی‌روح و نه گفت‌وگوی دیگر با میشل فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فی، برایان. ۱۳۸۴. *فلسفه امروزی علوم اجتماعی: نگرشی چندفرهنگی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- کالاها، پاتریک. ۱۳۸۷. *منطق سیاست خارجی امریکا: نظریه‌های نقش جهانی امریکا*، ترجمه داود غرایاق زندی، محمود یزدان فام و نادر پور آخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گریفتس، مارتین (ویراستار). ۱۳۸۸. *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.

لودتکه، لوتراس. ۱۳۷۹. *ساخته شدن آمریکا: جامعه و فرهنگ ایالات متحده*، ترجمه شهرام ترابی، تهران: وزارت امور خارجه.

لینکلتر، اندرو. ۱۳۸۵. *ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل*، ترجمه لیلا سازگار، تهران: وزارت امور خارجه.

لینکلتر، اندرو. ۱۳۸۶. *نواقح‌گرایی نظریه انتقادی و مکتب‌برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه.

مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۴. *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۶. «چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده و حمله به عراق: زمینه‌های گفتمانی داخلی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، سال ۳۷، شماره ۲: ۱۹۰-۱۵۳.

مشیرزاده، حمیرا و مسعودی، علی. ۱۳۸۸. «هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۹، شماره ۴: ۲۶۹-۲۵۱.

ونت، الکساندر. ۱۳۸۴. *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ویتکوف، یوجین و مک کورمیک، جیمز ام. ۱۳۸۱. *سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: وزارت امور خارجه.

هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۸۴. *چالش‌های هویت در آمریکا*، ترجمه محمودرضا گلشن‌پژوه، حسن سعید کلاهی خیابان و عباس کاردان، تهران: ابرار معاصر تهران.

ب - انگلیسی

- Arts, Bas. 2003. «Non-State Actors in Global Governance A Power Analysis». **Paper to be presented at the 2003 ECPR Joint Sessions.**
- Barnett, M. 1999. «Culture, Strategy, and Foreign Policy Change», **European Journal of International Relations**, 5.
- Barnett, M. and Duvall, R. 2005. «Power in International Politics», **International Organization**, 59(1): 39-75.
- Biesteker, Thomas J. and Weber, Cynthia (eds). 1996. **State Sovereignty as Social Construct**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Campbell, David. 1992. *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*. Minneapolis: Minnesota University Press.
- Checkel, Jeffrey. 1999. «Norms, Institution, and National Identity in Contemporary Europe». **International Studies Quarterly**, 43(1):83-114.
- Connolly, William. 1991. **Identity/Difference –Democratic Negotiations of**

- Political Paradox.** Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Devetak, Richard. 1996. «Postmodernism». in Burchill, Scott and Linklater, Andrew (1996) **Theories of International Relations.** London: Macmillan Press LTD.
- Diez, Thomas & Steans, Jill. 2005. «A Useful Dialogue? Habermas and International Relations». **Review of International Studies**, 31: 127-140.
- Dittmer, Lowell and Samuel Kim. 1993. «In Search of a Theory of National Identity». in Samuel Kim and Lowell Dittmer (eds) **China's Quest for National Identity.** Ithaca: Cornell University Press.
- Doty, R. L. 1996. Sovereignty and the Nation: Constructing the Boundaries of National Identity. In Thomas Biesteker J. and Cynthia Weber (eds).
- Doty, R. L. 1993. «Foreign Policy as Construction: A Post-Positivist Analysis of US Counterinsurgency in the Philippines», **International Studies Quarterly** 37, 3.
- Griffiths, Martin. 1999. **Fifty Key Thinkers in International Relations.** London: Routledge.
- Griffiths, Martin (ed). 2007. International Relations Theory for the **Twenty-First Century.** London: Routledge.
- Gurowitz, Amy. 2006. «The Diffusion of International Norms: Why Identity Matters». **International Politics**, 43: 305-341.
- Hermans, Hubert J & Dimaggio, Giancarlo. 2007. «Self, Identity, and Globalization in Times of Uncertainty: A Dialogical Analysis», **Review of General Psychology**, 11 (1):31-61.
- Houghton, D. P. 2007. «Reinvigorating the Study of Foreign Policy: Toward a Constructivist Approach», **Foreign Policy Analysis** 3, 1.
- Holland, Jack. 2009. «From September 11th, 2001 to 9-11:From Void to Crisis». **International Political Sociology**, 3:275-292.
- Huntington, S. 1999. «The Lonely Superpower». **Foreign Affairs.** 78(2): 35-49.
- Hülse, Rainer and Spencer, Alexander. 2008. «The Metaphor of Terror: Terrorism Studies and the Constructivist Turn». **Security Dialogue.** 39(6): 571-592.
- Kubalkova, V. (ed). 2001. **Foreign Policy in a Constructed World.** Armonk, NY: M. E.Sharpe.
- Kubalkova, V. 2001. Foreign Policy, International Politics, and Constructivism. in Vendulka Kubalkova, ed.

- Lakoff, G., & Johnson, M. 1980. **Metaphors We Live By**. Chicago and London: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. 1993. «**The contemporary theory of metaphor**». In Geeraerts, Dirk (ed). 2006. **Cognitive linguistics : Basic Readings** (Cognitive linguistics research; 34). Mouton de Gruyter Berlin. New York, pp. 185-238.
- Lapid, Y. 1989. «The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era». **International Studies Quarterly**. 33:235-254.
- Lebow, Richard Ned. 2008. «Identity and International Relations». **International Relations**. 22.
- McDougall, Walter A. 1997. **Promised Land, Crusader State: The American Encounter with the World since 1776**. Boston: Houghton Mifflin.
- McSweeney, Bill. 2004. **Security, Identity and Interests: A Sociology of International Relations**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Messari, Nizar. 2001. **Identity and Foreign Policy: The Case of Islam in U.S. Foreign Policy**. In Kubalkova, V.(ed)
- Mitzen, Jennifer. 2006. «Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma». **European Journal of International Relations**. 12(3): 341-370.
- Moshirzadeh, Homeira. 2007. «Discursive Foundations of Iran's Nuclear Policy», **Security Dialogue**, 38.
- Mouffe , Shantal. 1993. **The Return of the Political** .New York: Verso.
- Myrdal, Gunnar. 1962. **An American dilemma; the negro problem and modern democracy**. New York: Pantheon books.
- Neumann, Iver B. 1996. «Self and other in International Relations». **European Journal of Relations**.
- Reese, Stephen D. and Lewis, Seth C. 2003. «Framing the War on Terror : The Internalization of Policy in the US Press». **Journalism**. 10(6):776-797.
- Reus-Smit, Christian. 1996. **Constructivism**. In Burchill, and Linklater.
- Rumelili, Bahar. 2004. «Constructing Identity and Relating to Difference: Understanding the EU's Mode of Differentiation». **Review of International Studies**, 30: 27-47.
- Reuter E. B. and W. E. B. DuBois. 1944. «The American Dilemma». **Phylon**, Vol. 5, No. 2 pp. 114-124.
- Ryn, Claes G. 2003. **America the Virtuous: The Crisis of Democracy and the Quest for Empire**. New Brunswick, N.J.: Transaction.

- Schmitt, Carl. 1996. ***The Leviathan in the State Theory of Thomas Hobbes***. Translate George Schwaband Erna Hilfstein, London: Greenwood Press.
- Shapiro, Micheal J. 1988. The Politics of Representation-Writing Practices in Biography, Photography, and Policy Analysis. Madison: University of Wisconsin Press.
- Shapiro, Micheal J. 1992. ***Reading the Postmodern Polity. Political Theory as Textual Practice***. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Skonieczny, Amy. 2001. «Constructing NAFTA: Myth, Representation, and the Discursive Construction of U.S. Foreign Policy». ***International Studies Quarterly***, 45(3): 433-454.
- Smith, Anthony. 1991. ***National Identity***. Reno: University of Nevada Press.
- Smith, Rogers M. 1988 «The American Creed and American Identity: The Limits of Liberal Citizenship in the United States». ***The Western Political Quarterly***, 41(2): 225-251.
- Smith, Steve. 2001. Foreign Policy Is What States Make of It: social construction and international relations theory in Kubalkova
- Walker, RBJ. 1993. Inside/Outside: International Relations as Political Theory. Cambridge: Cambridge University Press.
- Weldes, Jutta. 1996. «Constructing National Interests». ***European Journal of International Relations*** , 2: 275-318.
- Weldes, Jutta. 1999. Constructing National Interests: The United States and the Cuban Missile Crisis. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Wendt, A. 1995. «Constructing International Politics». ***International Security***, 20(1): 71-81.
- Wendt, A. 1994. «Collective Identity Formation and the International State». ***American Political Science Review***, 88: 391-425.